

در نقد " نظام مردم سالاری دینی " و نظرات آقایان سید محمد خاتمی و دکتر ابراهیم یزدی

مطالبی در باره " حقوق شهروندی " و " ارزشها " و " بار سیاسی " عناصر تشکیل دهنده " نظام دموکراسی "

(۲)

" سکولاریسم در غرب به معنی غیر دینی بودن حکومت هاست ، اما تلقی شرق از سکولاریسم دین ستیزی است ."
سید محمد خاتمی

چرا وبچه دلیلی آقای سید محمد خاتمی بر این نظرند که یک واژه سیاسی جهان شمول همچون " سکولاریسم " باید مابین طرفداران دو " دین " که هر دوی این ادیان مبلغ " توحید " و " یکتا پرستی " هستند ، دارای دو معنای کاملاً متضاد باشد ؟

چرا و بچه دلیل اروپائیان مسیحی طرفدار " سکولاریسم " ، " دین ستیز " نیستند ، ولی ایرانیان مسلمان طرفدار " سکولاریسم " باید " دین ستیز " شناخته شوند ؟

آیا این " مسیحیت " هست که سبب شده است و کمک کرده است تا مردم " غرب " بطور آزاد و بدون دخالت و " قیومیت " مقامات مذهبی بر سرنوشت خود حاکم باشند ، ولی در " شرق " ، بنا بر برداشت و تفسیر و عملکرد " روحانیت شیعه " ، بخصوص " روحانیت دولتی ایران " ، " اسلام " (دین بیش از یک میلیارد انسان) ، مخالف " آزادی " و طرفدار " قیومیت " و " استبداد " هست و علاوه بر این " روحانیت شیعه " مخالف " جدائی دین از حکومت و دولت " می باشد ، این خصوصیات کمک کرده اند تا " تلقی شرق از سکولاریسم ، دین ستیزی " باشد ؟

من در اغلب نوشته های خود اشاره کرده ام ، یکی از مشکلات محوری که سد پیشرفت و بهزیستی ما ایرانیان شده است ، " **مشکل معرفتی** " است. و بر این نظرم که این مشکل معرفتی را فقط از طریق روشنگری ، بحث و گفتگو و نقد کردن نظرات یکدیگر از سوئی و آماده شدن برای یادگیری و اصلاح نظرات و عقاید مبهم و غلط خود از سوی دیگر می توان برطرف کرد. در اینمورد مشخص می توان از چگونگی روند تکامل تاریخی جوامع پیشرفته " غرب " و تجربه مبارزاتی مردم جهان درس گرفت و همچنین باین مسئله توجه داشت که نقد و برخورد با نظرات دگراندیش ، یکی از شیوه های رایج مبارزه نظری در نظام دموکراسی می باشد که بیانگر رقابت نیروها و شخصیت های سیاسی در رابطه با ارائه راه حل های سیاسی - اجتماعی ، اقتصادی ... و پاسخ گفتن به مشکلات و معضلات جامعه است و نه دشمنی و خصومت آنها با یکدیگر.

بر پایه تعاریف جهان شمول ، موقعیکه صحبت از " نظام دموکراسی " می شود ، منظور یک نظام حکومتی و یک طرز تفکر سیاسی در رابطه با چگونگی اداره کشور و نهاد های جامعه از طریق دخالت آزادانه مردم که " **اصل فردیت** " را معیار سنجش " حقوق " قرار داده اند، می باشد. یعنی مردم چنین جوامعی دارای یکسری " حقوق " ، از جمله " حق تعیین سرنوشت " خود هستند و آزادانه نظرات و عقاید خود را می توانند مطرح کنند و حاکمین خود را بدون وجود قوانین ارتجاعی همچون " **نظارت استصوابی** " انتخاب نمایند. در رابطه با این حقوق و ارزش های تشکیل دهنده این " نظام " ، در بخش اول این نوشته نظرات خود را توضیح دادم و متذکر شدم که دست یابی مردم جوامع " غرب " به چنین " نظامی " ، بهیچوجه کار ساده ای نبوده است ، بلکه چندین قرن فعالیت سیاسی ، روشنگری و مبارزه مستمر مردم مسیحی آن جوامع را با خود بهمراه داشته است. مردم مسیحی جوامع " غرب " با حفظ عقاید مذهبی خود و برخورداری از همه ی آزادیها در جامعه مدنی برای ادای مراسم مذهبی ، موفق شدند روابط استبدادی قرون وسطی را به روابط دموکراتیک تبدیل کنند و در عمل ثابت کردند که جدائی دین از دولت بهیچوجه بمعنی دین ستیزی نیست.

ما سوسیالیستهای ایران برای فعالیت های سیاسی آن بخش از نیروهای سیاسی که بخاطر تحقق " حاکمیت قانون " در ایران فعالیت می کنند، ارزش قائل هستیم و این نوع مبارزات را بدون هیچگونه اما و اگر مورد تائید قرار داده و می دهیم. اسناد سازمانی ما گواه بر این امر دارند که در حدود ۱۵ سال است که یکی از خواست های محوری سازمان ما ، تحقق " حاکمیت قانون " در ایران می باشد.
البته ما به تفاوت هائی که مابین محتوی " حاکمیت قانون " و " حاکمیت قانون دموکراتیک " وجود دارد ، آگاهی کامل داشته و در همین رابطه است که بر این اصل تاکید داریم که تحقق و اجرای کامل " قانون اساسی جمهوری اسلامی " بهیچوجه نمی تواند با خود ، " نظام دموکراسی و مردم سالار " بر

ایران حاکم کند. در حالیکه بر این نظریه که اجرای کامل همین "قانون اساسی" می تواند جلوی "استبداد"، از جمله "استبداد مذهبی" را بگیرد. در رابطه با توضیحاتی که رفت، ما بر این نظریه که:

* اگر بر ایران "حاکمیت قانون" اساسی جمهوری اسلامی برقرار شده بود، آیت الله العظمی خمینی بهیچوجه نمی توانست بآن سادگی با "حکم" غیر قانونی خود، فاجعه تأسف بار تابستان ۱۳۶۷ - اعدام چندین هزار زندانی سیاسی -، را سبب شود و یا پس از شکست ارتش متهاجم عراق در خرمشهر، ۶ سال به ادامه جنگ ویرانگر در رؤیای فتح کربلا و آزادی قدس، پافشاری کند!

* اگر بر ایران "حاکمیت قانون" اساسی جمهوری اسلامی برقرار شده بود، آیت الله سید علی خامنه ای بعنوان "مقام رهبری" نمی توانست همچون یک حاکم مستبد، "حکم حکومتی" صادر کند و نمایندگان مجلس را از شور و تصمیم گیری و قانونگذاری در رابطه با مسائل و مشکلات جامعه منع کند و یا از بحث و گفتگو در رابطه مسائل مورد اختلاف با دولت ایالات متحده آمریکا در مجلس و جامعه جلوگیری کند و بضرر منافع ملی ایران عمل کند!

* اگر بر ایران "حاکمیت قانون" اساسی جمهوری اسلامی برقرار شده بود، دستگاه های "انتصابی" کشور نمی توانستند این چنانی "قدرت سیاسی" و "نهادهای اقتصادی، قضائی..." را در دست های خود قبضه کنند و علناً به نقض آشکار حقوق ملت، مصرح در قانون اساسی عمل کنند و خود را در مقابل هیچ نهادی جز "مقام رهبری" پاسخگو ندانند و کوچکترین مسئولیتی در مقابل "ملت" احساس نکنند!

* اگر بر ایران "حاکمیت قانون" اساسی جمهوری اسلامی برقرار شده بود، جنایت کاران "امنیتی" نمی توانستند بعنوان "آلت فعل"، قتلهای زنجیره ای را مرتکب شوند و دستگاه قضائی جمهوری اسلامی نیز بر راحتی برایش امکان نمی داشت تا با دستکاری و تقلب در پرونده ها، پرده استتار بر هویت آمرین اصلی این قتل ها بکشد!

* اگر بر ایران "حاکمیت قانون" اساسی جمهوری اسلامی برقرار شده بود، روزنامه نگاران، فعالان سیاسی، روحانیت غیر دولتی، استادان دانشگاه، دانش آموزان و دانشجویان... و در حقیقت دگراندیشان باین سادگی بخاطر نظرات و عقایدشان نمی توانستند تحت پیگرد و سرکوب قرار گیرند و حقوق قانونی

آنها پایمال شود. و باین سادگی امکان نداشت که " مصونیت پارلمانی " نمایندگان مجلس خدشه دار شود!

* اگر بر ایران " حاکمیت قانون " اساسی جمهوری اسلامی برقرار شده بود ، آزادیخواهان و صاحب نظرانی همچون عباس امیر انتظام ، اکبر گنجی ، حجت الا سلام حسن یوسفی اشکوری ، سید هاشم آقاجری ، ناصر زرافشان ، عباس عبدی ، علی افشاری ، محمد محسن سازگارا ، رضا علیجانی ، تقی رحمانی ، هدی صابر ، امیر طیرانی ، سعید رضوی فقیه ، مهدی امینی زاده ... و تعداد زیادی از دانشجویان آزادیخواه دانشگاه های ایران و حتی روحانیون غیر دولتی و... در زندان بسر نمی بردند!

* اگر بر ایران " حاکمیت قانون " اساسی جمهوری اسلامی برقرار شده بود ، احتیاج نداشت تا **آیت الله هاشمی شاهرودی** ، رئیس قوه قضائیه (نهادی که از سوی مقام رهبری انتصاب شده است) در رابطه با قتل خانم زهرا کاظمی ، اظهار بدارد که " صلاح نیست قوه قضائیه زیر سؤال برود " (به نقل از نطق قبل از دستور آقای محسن آرمین در مجلس) و کوشش کند تا در پرونده این جنایت همچون پرونده های قتل های زنجیره ای و ... دستکاری و تقلب انجام گیرد. بدون اینکه این حضرت توجه داشته باشند که اصولاً " قوه قضائیه " چه وظیفه ای باید بعهده داشته باشد!

* اگر بر ایران " حاکمیت قانون " اساسی جمهوری اسلامی برقرار شده بود ، افرادی همچون خانم **زهرا کاظمی** نه تنها نمی بایستی اصولاً دستگیر می شدند ، چه رسد به اینکه تحت شکنجه قرار گیرند و همچون دوران " بربریت " ، " حرمت انسانی " آنها خدشه دار گردد و بی شرمانه مورد " تجاوز جنسی " " بازجویان نا شناس !!! " قرار گیرند!

...

آری برقراری " حاکمیت قانون " ، حتی اگر " حاکمیت قانون دمکراتیک " نیز نباشد، در یک جامعه استبداد زده مثل ایران، " حقوقی " برای مردم با خود می برخی از مشکلات و معضلات را پاسخگو شود. , تواند به همراه داشته باشد روی این اصل یک فرد آزادیخواه و دمکرات بهیچوجه نمی تواند با کوشش و مبارزه و روشنگری در جهت برقراری " حاکمیت قانون " در ایران مخالف باشد. در همین رابطه است که ما سوسیالیست های مصدقی با حفظ هویت سیاسی خود ، از " جنبش دوم خرداد " و نیروهای سیاسی معروف به ملی - مذهبی و نیروهای

وابسته به "جبهه دوم خرداد" که در این سمت و سوی مبارزه کرده و می کنند دفاع کرده ایم. ولی ما بطور صریح بیان کرده ایم که "جنبش دوم خرداد" را نمی توان و نباید "جنبش طرفدار نظام دموکراسی" دانست، اگر چه این "جنبش" در برگیرنده بخشی از دمکرات های ایران می باشد.

همانطور که بطور مکرر اشاره کرده ام، هر "حاکمیت قانونی" برابر با "نظام دموکراسی و مردم سالاری" نیست. بلکه "نظام دیکتاتوری" هم بر عکس "نظام استبدادی" بر پایه "قانون" اداره می شود، با توجه به این امر که در نظام دیکتاتوری، "حقوق" قانونی مردم جامعه بسیار کم و محدود می باشد، در عوض، "حقوق حاکم دیکتاتور" بسیار زیاد است. محتوی اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی، بیانگر این واقعیت است که اگر آن قانون بطور کامل هم بمورد اجرا قرار گیرد، با خود نهایتاً یک "نظام دیکتاتوری" به همراه خواهد داشت.

اما ما سوسیالیست ها بر عکس بسیاری از نیروهای سیاسی ایران بر این نظریه که در "نظام دیکتاتوری" بر خلاف "نظام استبدادی"، حد و حدود و چارچوب "حقوق" حاکم در قانون اساسی، از قبل تعیین شده است. در حالیکه در جامعه استبدادی، "گفتار" و "دست خط" حاکم، جنبه "قانون" پیدا می کند.

"حکم حکومتی" مقام رهبری آیت الله سید علی خامنه ای، عملکردی فراقانونی می باشد که بمعنی عملکردی استبدادی است. امری که کاملاً در مغایرت با محتوی قانون اساسی جمهوری اسلامی از جمله بند ۶ از اصل سوم که می گوید "محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی"، قرار دارد.

مبارزه ای که آقای خاتمی و بخشی از نیروهای طرفدار نظام جمهوری اسلامی و اصلاحات از جمله نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی ایران و شخص دکتر ابراهیم یزدی علیه جناح تمامیت خواه و قانون شکن "نظام" در دستور کار خود دارند، مبارزه ایست بخاطر جلوگیری از استقرار "نظام استبدادی" و در جهت تحقق "حاکمیت قانون". امری که مورد تأیید و پشتیبانی ماست. اما پشتیبانی از این مبارزات بهیچوجه نمی تواند باین معنی باشد که با اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی می توان "نظام مردم سالاری" بر ایران حاکم کرد.

البته باید خاطر نشان کرد که در بین نیروهای طرفدار "حاکمیت قانون" و اصلاحات، برخی افراد نیز وجود دارند که بر خلاف ادعای خود تن به قبول "حکم حکومتی" مقام رهبری داده اند و با عملکرد خود ثابت کرده اند که در مبارزه با "نظام استبدادی" ثابت قدم نیستند. حتی این افراد با قبول "حکم حکومتی" مقام رهبری، ناخواسته دست به قانون شکنی زده اند و بر

خلاف اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی که " دولت جمهوری اسلامی را موظف " کرده است تا " همه امکانات خود را برای " " محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی " بکار گیرد ، عمل کرده اند.

بنظر ما سوسیالیست های ایران ، به کوششهای افرادی همچون آقایان سید محمد خاتمی و دکتر ابراهیم یزدی و دیگر عناصر و گروه های سیاسی وابسته به " جبهه دوم خرداد " و " نهضت آزادی ایران " که برای تحقق " حاکمیت قانون " در ایران فعالیت می کنند کمتر ایرادی وارد است . البته در همین مورد مشخص باید خاطر نشان کرد که از سوی برخی از افراد و نیروهای این طیف کوشش شده است تا تحت عناوین واهی از جمله " مصلحت نظام " ، بر " نام " و " هویت " بعضی از قانون شکنان دولتی و مذهبی و در حقیقت " مافیای قدرت و ثروت " در بسیاری موارد سرپوش گذاشته شود، امری که تا کنون به روند تحقق " حاکمیت قانون " لطمه بزرگی وارد کرده است .

با توجه به قبول اصل کثرت گرائی و محترم شمردن آزادی عقیده ، حتی ایرادی به این شخصیت ها و نیروهای سیاسی نیز نمی تواند وارد باشد که چرا آنها همچون نیروهای " لائیک و سکولار " نمی اندیشند، مثلا بعضی از این افراد ، طرفدار " جدائی دین از دولت " نیستند!

اما بنظر ما سوسیالیست های مصدقی ایرادی که به نظرات و عقاید آقای خاتمی و برخی از نیروها و شخصیت های سیاسی مذهبی و ملی - مذهبی وارد است در این رابطه می باشد که آنها " حکومت دینی " را که تابع یکسری اصول ، قواعد و روابط مخصوص بخود می باشد که برخی از این روابط و اصول در مغایرت کامل با ارزش های نظام مردم سالاری و دموکراسی قرار دارند و در حقیقت " ضد ارزش " محسوب می شوند، بغلط " مردم سالاری دینی " می نامند. این افراد و نیروها سعی دارند چنین جلوه دهند که با محتوی اصولی همچون اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی می توان ، نظامی " مردم سالار " در ایران تشکیل داد. چنین ادعائی، حال از سوی هرکس که مطرح شود ، نظریه ای غلط و گمراه کننده است .

نیروهای اصلاح طلب ، محافظه کار و ارتجاعی

و آنگهی روشن نیست که چرا و بچه دلیلی عناصر و نیروهائی که بهیچوجه حاضر نیستند در جهت تغییر و " اصلاح " قوانینی که سدّ پیشرفت و تکامل جامعه شده اند، مبارزه کنند و دست به روشنگری بزنند و درمقابل عملکرد خلاف قانون و فراقانونی مقامات دولتی و مذهبی از خود کوچکترین عکس العمل اعتراضی نشان نمی دهند ولی بغلط بر خود نام " اصلاح طلب " گذاشته اند ؟

اصولاً این سؤال در مقابل بسیاری از سیاستمداران دوم خردادی مطرح است که منظور از "اصلاح طلبی" چیست؟ آیا صحیحتر نیست عناصر و نیروهائی که با هر نوع تغییرات قانونی و اصلاحات مخالفند، خود را "محافظه کار" بنامند؟

بنظر ما سوسیالیست های مصدقی آن نیروهائی که عملکرد های فراقانونی مقام رهبری و قانون شکنی های مقامات قوه قضائیه، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام... را تائید می کنند، حتی "محافظه کار" هم نیستند، بلکه این نیروها در این مورد مشخص نظراتی "ارتجاعی" دارند. نیروی محافظه کار اگر چه با "اصلاحات" و تغییر قانون و تغییرات اجتماعی مخالف هست، ولی حتماً باید "حافظ" قوانین و وضع موجود باشد. روی این اصل این نیروها باید خواستار اجرای کامل قانون اساسی و مخالف عملکرد های فراقانونی و بر خلاف قانون باشند.

آن نیروئی که موافق "حفظ" وضع موجود نیست ولی بجای پیشرفت و ترقی می خواهد وضع موجود را بعقب برگرداند، یک نیروی "ارتجاعی" می باشد. طرفداران نظام مردم سالاری نه تنها باید با چنین ادعائی که گویا در یک "نظام" مکتبی و یا ایدئولوژیک می توان نظام "مردم سالاری" بپا کرد، دست بمخالفت بزنند، بلکه موظفند علیه این بد آموزی به روشنگری بپردازند.

باتوضیحاتی که من در باره "حقوق شهروندی" و "ارزشها" و "بار سیاسی" عناصر تشکیل دهنده "نظام دموکراسی" در بخش اول این نوشته ارائه دادم، دقیقاً روشن کردم که "نظام مردم سالاری" دارای چگونه خصوصیاتی هست و در چنین جوامعی، مردم دارای کدام یک از حقوق می باشند. با توجه به محتوی اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی این سؤال مطرح است که آیا برقراری "نظام مردم سالاری" در ایران فقط در گروی اجرای کامل قانون اساسی و برقراری "حاکمیت قانون" می باشد و یا اضافه بر آن، احتیاج به تحولات اجتماعی، فرهنگی و مذهبی نیز هست و همچنین تجدید نظر در قانون اساسی و حذف کامل تمام اصول غیر دموکراتیک، از جمله اصل ۱۱۰ ضروری می باشد؟

طرفداران "نظام مردم سالاری دینی" باید توضیح دهند که با وجود اصول غیر دموکراتیک از جمله اصل ۱۱۰ در قانون اساسی جمهوری اسلامی، تحقق "نظام مردمسالاری" بجای "نظام دین سالاری"، چگونه ممکن است؟

مبلغین نظریه "مردم سالاری دینی" بخوبی به این امر آگاهی دارند که "نظام دموکراسی" زمانی توانست در جوامع اروپائی متحقق گردد که مردم آن جوامع موفق شدند بر "قیمومیت" رهبران مذهبی و ایدئولوژیک بر مردم پایان دهند

و بر نظرانی که سدّ پیشرفت و ترقی بشریت بود، خط بطلان کشند که سر انجام " حق حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش " برسمیت شناخته شد. در همین رابطه است که تمام انسانهای جامعه، مثلاً یک جوانی که به سن قانونی حق شرکت در انتخابات رسیده باشد (در ایران پانزده سال) و یک مقام دولتی و یا یک مقام بالای مذهبی (برخلاف تمایل و میل رهبران انحصار طلب مذهبی در ایران، مانند آیت الله محمد یزدی) در مقابل قانون، بعنوان یک انسان، دارای " حقوق " مساوی و برابر شدند، در واقع هر نفر یک رأی .

نظارت استصوابی شورای نگهبان، قانونی ارتجاعی است که روحانیت انحصار طلب ایران بخاطر " جاودانی " کردن " قدرت سیاسی " خود، آنرا به مردم ایران تحمیل کرده اند.

در جوامع دمکراتیک بر عکس جوامع استبدادی انسان ها بر پایه جنسیت، مذهب، سن و سال، مقام و شغل و ثروت و قومیت و نژاد درجه بندی نمی شوند.

" روحانیت مسیحی " همچون " روحانیون دیگر مذاهب "، " قدرت " را از آن خدا می دانستند و بعنوان " نماینده خدا " در روی کره زمین، آنرا (قدرت را) از " حقوق " بلامنازع خود فرض می کردند و حتی با حمایت خود از پادشاهان و حاکمین مستبد، به مقام و عملکرد آنها " مشروعیت الهی " می دادند. اما با فرایند دنیوی شدن تمام نهادهای اجتماعی (سکولاریزاسیون) و روند جدا شدن " نهاد دولت " از " نهاد کلیسا "، دولت " لائیک " (دولت " غیر دینی " و نه " ضد دین ") توانست بوجود آید. در این رابطه بود که " قدرت سیاسی " به بخشی از " حقوق " مردم تبدیل شد. در حقیقت " روحانیت مسیحی " در رابطه با از دست دادن " قدرت سیاسی "، نقش " قیمومیت " خود بر مردم را نیز از دست داد و سرانجام مجبور شد بپذیرد که چون مردم "صغیر" نیستند به " قیم " و همچنین قیمومیت کلیسا و " روحانیت " احتیاج ندارند.

مردم جوامع دمکراتیک نیز با شرکت در انتخابات آزاد و انتخاب نمایندگان مورد نظر خود، استفاده از این " قدرت " را به " دولت "، که منتخب نمایندگان مردم است، واگذار کردند و از طریق نمایندگان خود در مجلس، حق نظارت و کنترل بر آنرا (قدرت را) برای خود حفظ نمودند.

آقای سید محمد خاتمی در سخنرانی جلسه مشترک هیئت دولت با جمعی از نمایندگان مجلس در مرداد ماه ۱۳۸۲، به این واقعیت که جامعه " سکولاریسم "، جامعه " غیر دینی " و نه " دین ستیز " هست، اشاره کرده اند.

ایشان در اینمورد مشخص گفتند:

" سکولاریسم در غرب به معنی غیر دینی بودن حکومت هاست، اما تلقی شرق از سکولاریسم دین ستیزی است ."

اما آقای سید محمد خاتمی در این مورد مشخص در گفتار خود توضیح ندادند که آیا در "غرب" همیشه و در هر زمانی، "سکولاریسم" بمعنی حکومت "غیر دینی" تلقی می شده است و طرفداران آن نظریه متهم به "دین ستیزی" نمی شده اند؟

در این مورد سئوالاتی چند مطرح است که آیا این چنین برداشتی از واژه "سکولاریسم"، یعنی "غیر دینی بودن حکومت"، از خصوصیات دین مسیحی که دین اکثریت بسیار بزرگی از مردم اروپا می باشد، هست؟ آیا این "مسیحیت" هست که سبب شده است و کمک کرده است تا مردم "غرب" بطور آزاد و بدون دخالت و "قیمومیت" مقامات مذهبی بر سرنوشت خود حاکم باشند. اما در "شرق"، بنا بر برداشت و تفسیر و عملکرد "روحانیت شیعه"، بخصوص "روحانیت دولتی ایران"، "اسلام" - دین بیش از یک میلیارد انسان - مخالف "آزادی" و طرفدار "قیمومیت" و "استبداد" هست و علاوه بر این "روحانیت" مخالف جدائی دین از حکومت و دولت می باشد، باعث شده است تا "تلقی شرق از سکولاریسم، دین ستیزی" باشد؟

آقای خاتمی که اهل قلم و کتاب می باشند، بخوبی آگاهی دارند و می دانند که تاریخ جوامع "غرب"، حکایت از این ماجرا دارد که "رهبران مذهبی" و "روحانیت مسیحی"، بخصوص "روحانیت کاتولیک" در آن جوامع، همانطور که اشاره رفت، روزی نظرات و عقایدی همچون "روحانیت شیعه"، بخصوص "روحانیت دولتی ایران" داشته اند. آنان نیز خود را "نماینده خدا" می دانستند و نه تنها حامیان و طرفداران "سکولاریسم" و "لائسیته" را دشمنان خدا و دین می نامیدند. حتی آن حضرات تعیین می کردند که "انسان" اصولاً در محدوده چه چارچوبی "حق" فکر کردن دارد.

مگر "تفتیش عقاید" و به بند کشیدن و شکنجه افرادی که از دستورات، اوامر و احکام "رهبران مذهبی" و "کلیسا" تخلف می کردند، و یا مجبور کردن صاحب نظران و دگر اندیشان به "توبه"، از خصوصیات جوامع "غرب" و کرامت "کلیسای کاتولیک" نبوده است؟

مگر پاپ اعظم، مطران، اسقف و کشیش ها... عاشق "قدرت"، با تمام نیرو و سوء استفاده از نام خدا و دین همچون "روحانیت دولتی" ایران در حفظ جاه و مقام و قدرت خود نکوشیدند و برای حفظ آن "موقعیت" از دست زدن به هر نوع جنایت و خیانتی کوتاهی نکردند؟

چرا و بچه دلیلی آقای سید محمد خاتمی معتقدند که یک واژه سیاسی جهان شمول همچون "سکولاریسم" باید مابین طرفداران دو "دین" که هر دوی این "ادیان" مبلغ "توحید" و یکتاپرستی هستند دارای دو معنای کاملاً متضاد باشد؟

چرا و بچه دلیل اروپائیان مسیحی طرفدار "سکولاریسم"، "دین ستیز" نیستند، ولی ایرانیان مسلمان طرفدار "سکولاریسم" باید "دین ستیز" شناخته شوند؟

آیا این چنین نیست که در اثر روشنگری و مبارزاتی که در جوامع اروپا علیه بعضی از نظرات و عقاید عقب‌گرا و ارتجاعی "روحانیت مسیحی" درگرفت، کمک کرد تا پرده از ماهیت عقب‌گرا و ضد انسانی آن جماعت برداشته شود که در نتیجه، فضای سیاسی جدیدی بوجود آمد و سبب شد تا آن "جماعت" مجبور شوند به قبول "جدائی مذهب از دولت" تن در دهند و قبول کنند که دین حق اعمال قدرت سیاسی ندارد. و این حق مردم مسیحی اروپا است که بدون قیومیت "روحانیت" حاکم بر سرنوشت خود باشند؟

آیا در "شرق" و در حقیقت در ایران که "روحانیت شیعه"، بخصوص "روحانیت دولتی"، همچون رهبران مذهبی دوران قرون وسطی کلیسای کاتولیک هنوز خود را نماینده "خدا" فرض می‌کنند و مخالفین نظری خود را متهم به "محاربه با خدا" می‌نمایند، بدین خاطر نیست که علاوه بر عقب‌بودن تحولات اجتماعی، فرهنگی و مذهبی در این جوامع، روشنگری در بین مردم "شرق" از جمله ایران، بمراتب کمتر از "غرب"، انجام گرفته است؟

ادامه دارد

دکتر منصور بیات زاده

۱۱ شهریور ماه ۱۳۸۲

socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com